

تلنگر

تصمیم دارم بعد از این که باز نشسته شدم به ماشین بخرم و بعدش برم ایرانگردی.



تو داشتی به حرفای من گوش میدادی، این درست نیست آدم به صحبت های دیگران گوش بده.



نه من اصلاً حواسم شما نبود، داشتم فکر میکردم بعد از این که باز نشسته شدم به ماشین بخرم برم مسافرت، دوست دارم همه جای ایران را ببینم.

عمه گلی



نویسنده و تصویرگر: حسین گشتکار



دوست دارد، اما این عمه گلی ما به طور ویژه و اخص بدجور شیدا و شیفته بچه های برادرش است. این راز از قربون صدقه هایشان می شود فهمید. به طوری که وقتی میخواد با یکی از برادرزادگان حرفی بزند همون اول به مقدمه طولانی از قربون صدقه های شورانگیزش رو نثار می کند بعد حرفش می زند و همین باعث میشه اگه کاری فوق طاققت هم بخواهد آدم میمونه تو رو در بایستی و هر طوری هست انجامش میده. برای نمونه بگم. مثل همین اولین برخورد. وقتی من گفتم عمه سلام، عمه تا چشمش به من افتاد همه را رها کرد و رو کرد به طرف من و با صدایی شبیه جیغ کشیدن گفت: سلام سلام الهی قربونت بره عمه. فدات شم. دورت بگردم. قربون اون صورت ماهت برم که هنوز خواب آلوده ای. الهی بمیره عمه که مزاحم خوابت شدم. و یک ریز داشت می گفت و می گفت که مامان حرف عمه را قطع کرد و گفت عمه خدا نکنه جونتون سلامت، بعد با چشم غره و اشاره کردن به سمت دستشویی بهم فهموند که باید فوراً برم دستشویی برای شستن دست و صورت

هنوز در خواب خوش صبحگاهی بودم که با سر و صدای اهل خانه خواب زده شده، مثل اسپند روی آتش (همون اسفند خودمانی) پریدم به هوا. در آن لحظه اولیه که هنوز گیجی خواب کاملاً بر طرف نشده بود تنها چیزی که از صحبت های در هم و بر هم می شد تشخیص داد سلام و علیک و قربون صدقه هم رفتن بود که دائم تکرار می شد. کنجکاو شدم ببینم اول صبحی با آمدن چه کسی اوضاع معمول خونه اینطور به هم ریخته؟ قبیل از اینکه برم دستشویی و دست و صورت تمو بشورم در اتاقم را باز کردم ببینم چه خبره؟ محل تجمع، ورودی در خونه بود. همه جمع شده بودند؛ بابا، مامان و برادر و خواهر به اضافه فرد تازه وارد که کسی جز ایمی جان بابا نبود. بله دیگه این همه سر و صدا به خاطر تشریف فرمایی عمه جان بنده و استقبال از او بود که تازه از شهرستان رسیده بود. بابا سه خواهر دارند که این یکی از همه بزرگتر است و در شهرستان زندگی می کند و چون فاصله زیادی با ما دارد دیر به دیر همدیگر را می بینیم و امروز بعد از گذشت چندین سال عمه برای اقامت چند روزه و شاید هم چندین هفته، به دیدنمون آمده بود. اسم عمه گل بهار بود که در میان فامیل عمه گلی صدایی می کردند. عمه گلی مثل همه عمه ها برادرزادگانش را بی اندازه

و مسواک زدن. و اگر حرف مامان نبود باید مدت ها شاهد قربون صدقه های عمه گلی بودم. خلاصه از اون روز به بعد تا زمانی که عمه مهمون ما بود برای هر کار و کلامی شاهد قربون صدقه هایی بودم که عمه نثار ما بچه ها می کرد. البته این قربون صدقه های عمه فقط اختصاص به ما بچه ها نداشت. شامل بزرگ ترها هم می شد. و دیگر اینکه عادت قربان صدقه رفتن مخصوص انجام کارهای خوب نبود بلکه اگر کاری از نظر عمه ناپسند بود هم برایش قربون صدقه می رفت. مثلاً وقتی یکی از ما زیاد نزدیک تلویزیون نشسته بودیم عمه گلی می گفت: الهی فدات شم، عمه به قربونت. جونم فدای اون چشمای قشنگت. من فدای صورت ماهت، عقب تر بشین. عزیزم نزدیک صفحه تلویزیون نشستن ضرر داره. عمه دورت بگرده. یا موقعی که غذا خوردنم هنوز تمام نشده بود عمه گلی می گفت: عمه به قربونت برم. دورت بگردم. فدات شم جونم فدات، عمرم روی عمرت نخور. دیگه پر خوری خوب نیستا عزیزم. پر خوری مریضی میاره، و کلی توضیحات و من که هنوز کاملاً سیر نشده بودم از سر رو در بایستی امر عمه گلی را اطاعت می کردم. تا اینجا مشکلی نبود و ما هم کم کم به این نوع گفتار عادت کرده بودیم اما حالا بشنوید از اتفاقی که در مدرسه برایم پیش آمد. روزی که معلم من را صدا زد تا انشایم را بخوانم هنوز عمه گلی مهمون ما بود. شب قبل هنگام نوشتن انشا عمه گلی پیشم آمد و وقتی فهمید در نوشتن موضوع انشا دچار مشکل شدم بهم اطمینان داد که در نوشتن به من کمک می کند. بعد هم دفتر را از من گرفت و گفت: عزیزم عمرم دیر وقته فدات شم برو بخواب نگران نباش دورت بگردم خودم انشایت را طوری می نویسم که معلم متوجه نشه قربونت برم. من هم بی معطلی رفتم خوابیدم و صبح

معجزه ریاضی سعید: پدر یک خبر خوب برات دارم پدر: خوب بگو سعید: تودرس ریاضی نمره ۱۵ گرفتم پدر: گفتی خبر خوب، نگفتی معجزه

تلفن راه دور اولی: بهترین راه برای صحبت کردن با بایک دایناسور چیه؟ دومی: تلفن راه دور

مسابقه حیوانات یک شتر و یک گورخر با هم مسابقه دو می دن، گورخر برنده میشه. شتر میگه قبول نیست، تو لباس ورزشی پوشیده بودی!

هفته انگلیسی معلم انگلیسی: روزهای هفته رابه انگلیسی بگو شاگرد: شنبه یکشنبه دوشنبه... معلم: این ها که اسامی فارسی روزهای هفته اند. شاگرد: خوب من اون ها رو ترجمه کردم

ویژه کودکان



۱. وای سرم رفت از خرو پف بابا یه فکری به سرم زد

۲. الان این یادداشت را میگذارم اینجا

۳. خوبه دیگه اگه کسی بیاد این نوشته را بخونه بابا را بیدار می کنه

۴. پاشو پاشو بیدار شو پاشو دیگه هان چی شده چرانمی داری بخوابم

۵. خودت روی کاغذ نوشتی که بیدارت کنیم من کی خواستم بیدارم کنید

۶. عجب بچه ی با هوشی

ابتدا به این دو تصویر نگاه کنید سپس ۵ اختلاف بین این دو تصویر به ظاهر مشابه را پیدا کنید.